

یک استراتژی ضد مصادره

مقاومت مردمی



اعتراضات در خیابان / عکس از Fabio Bucciarelli

اینکه مردم کیست و کدام رفتار را مردمی و کدام را غیر مردمی (مثلاً دستوری، فرمایشی یا خائنه) بدانیم بستگی به تعریف ما از «مردم» دارد که البته بحثی پر مناقشه و بی‌پایان است. این یادداشت کوتاه می‌کوشد تا بدون ورود به این بحث فرسایشی، به اختصار به مفهوم «مصادره مردم» بیندیشد، هر چند در انتها، از همین رهگذر، مدخلی برای ورود به بحث «معنای مردم» به دست خواهد داد.

یک

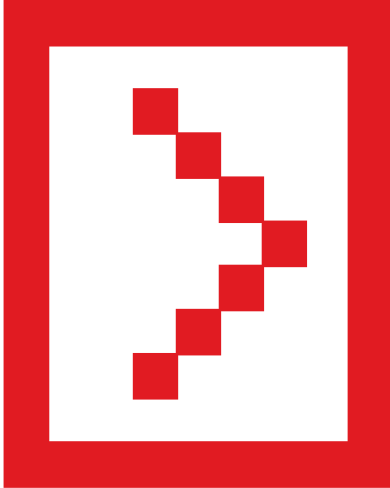
هر شکلی از استعمال واژه «مردم» تقلیل‌گرایانه است. مردم هیچ‌گاه به تمامی به چنگ نمی‌آیند. نه به چنگ حاکمانشان، نه به چنگ مخالفان این حاکمان و نه حتی به چنگ خودشان. سخن از خواست مردم نیز، به دلیل تناقضات حاضر در خود مفهوم «خواست» بی‌معناست. به همین دلیل، همان‌ها که پس از یک رویداد از رشادت یا هوشمندی مردم دم می‌زنند بلافاصله ممکن است از خیانت یا بلاهت مردم سخن بگویند. حتی تلاش‌های کمیت‌گرایانه، مانند رأی‌گیری یا نظرسنجی نیز اساساً به حل مسئله کمکی نمی‌کنند، چراکه اولاً «بیان

مردم» را با «خواست مردم» خلط می‌کنند، و ثانیاً خود ارزیابی کمی نتایج نیز به طرق مختلف تفسیرپذیر است. چنانکه طبق روال معمول، یک رأی‌گیری یا نظرسنجی واحد را هر جناح یا نهاد بنا به اغراض خود تفسیر می‌کند. رویکردهای محتاطانه‌تر نیز همواره می‌کوشند تا «ناممکنی مردم» را پشت نقابی از اصطلاحات پنهان کنند: مثلاً «بخشی از مردم». این قبیل اصطلاحات هر چند معنادارند، اما پیشاپیش خود ماهیت کلی «مردم» را از دست داده‌اند؛ درست همانگونه که «برخی موجودات» هیچ نوری به فهم معنای «موجود» یا خصلت مشترک و کلی آن نمی‌افکنند. از سوی دیگر، موجود را از حیث اینکه موجود است نمی‌توان توصیف کرد، چراکه تمام ابزارهای توصیف نه بر اشتراک، بلکه بر افتراق تکیه دارند. به طور مشابه، مردم را نیز نمی‌توان نشان داد یا ادعا کرد. آنها از فرط تعین نیافتگی به چنگ نیامدنی‌اند، گویی اصلاً نیستند. مردم صرفاً تجمعی نامتعین، و به یک معنا تهی، است برای معنادار نشان دادن ارجاعات فاقد مرجع، برای موجه ساختن شواهد کاذب، برای تمامیت‌بخشی به امر همواره ناتمام. در این معنا مردم نه تنها همواره مستعد مصادره‌اند، بلکه شاید اصلاً برای مصادره شدن ساخته شده‌اند. در این صورت، آیا باید به کلی از مفهوم «مردم» سلب امید کرد و برای اجتناب از مصادره شدن، به هر شکلی از استعمال آن حمله کرد؟ آیا خود مردم، جز سوءاستفاده‌ای که از شان می‌شود، هیچ قدرتی ندارند؟

دو

مردم واجد قدرت است. اما این قدرت، در معنای مورد نظر ما، نه به نحوی ایجابی به واسطه تعداد یا توانایی اعضایش مبنی بر اثرگذاری یا اعمال قدرت، بلکه برعکس، به نحوی سلبی به واسطه خود عدم تعین و به چنگ نیامدن وجود می‌یابد. اما چگونه امری می‌تواند با به چنگ نیامدن قدرت‌مند باشد؟ پاسخ روشن است: دقیقاً از طریق مازادش، از طریق همان چیزی که مانع به چنگ آمدنش می‌شود.

مردم واجد قدرت است. اما این قدرت، در معنای مورد نظر ما، نه به نحوی ایجابی به واسطه تعداد یا توانایی اعضایش مبنی بر اثرگذاری یا اعمال قدرت، بلکه برعکس، به نحوی سلبی به واسطه خود عدم تعین و به چنگ نیامدن وجود می‌یابد.



سؤال این است که این مازاد چیست و مهمتر از آن، چگونه اثر می‌گذارد؟

سه

در خود نقض کردن کلیشه‌های مصادره‌کننده قدرتی سلبی برای به چالش کشیدن ساختارها و نهادهای مصادره‌کننده نهفته است. به بیان ساده‌تر، تن‌دادن مردم به مصادره‌شدن از جانب نهادها و نقض کردن برجسب‌ها و کلیشه‌های تحمیلی، خود می‌تواند به ابزاری قدرتمند برای مقابله با نیروهای یکسان‌ساز و یکسان‌نمای خود این نهادها بدل شود. این همان عاملی است که مردم را قدرتمند می‌سازد. پس مردم به دو شکل متفاوت قدرتمند است: یکی قدرت فعال و دیگری قدرت منفعل. به بیان ساده، آنگاه که «مردم» به ابزاری در چنگ نهادهای مصادره‌کننده مربوط بدل می‌شود، هرچند حامل قدرت است، اما واجد قدرت نیست. اما اگر مردم در برابر این مصادره‌شدن بایستد چه؟ در اینجا می‌توان از نوعی استراتژی ضد‌مصادره فعالانه سخن گفت. در یک کلام، برای اجتناب از مصادره مردم کافی نیست فقط به نحو نظری به تقلیل‌گرایانه‌بودن هر شکلی از مصادره اشاره شود، زیرا نتیجه رانه حقیقت نظری، بلکه توانایی قدرت برای فریب اذهان رقم خواهد زد، بلکه باید «خود مردم» - در همان معنای به‌چنگ‌نیامدنی - به نحوی عملی و فعالانه علیه کارکردهای مصادره‌گر عمل کند.

چهار

مردم همواره در معرض مصادره است، حتی زمانی که - پاک‌دستانه یا عافیت‌طلبانه - هیچ موضعی نمی‌گیرد و به انفعال محض تن می‌دهد. جان زیبا بیش از همه جان می‌دهد برای مصادره‌شدن. ناآگاهی مردم در موازنه نیروها و نیز یک‌جانبگی و واکنشی‌شدنش نسبت به یکی از طرفین مصادره‌کننده آنها را به آغوش دیگر طرفین هل می‌دهد. تجربه نشان داده است که حتی راهکار قدیمی همدستی تاکتیکی و موقتی بر اساس اولویت‌بندی میان دشمنان نیز امروز تاکتیکی شکست‌خورده است و هرچند ثمراتی موقت دارد، اما دارای تبعات بلندمدت است. اگر به یاد بیاوریم که اینجا سخن نه بر سر خواست یا مطالبه مردم، بلکه بر سر قدرت سلبی اوست، آنگاه استراتژی ضد‌مصادره، خود را تنها در نقد رادیکال، همزمان و صریح تمام هیولاهای نشان می‌دهد. مردمی که همزمان و آشکارا در برابر همه نهادهای مقصر وضعیت، تمام نهادهای مصادره‌کننده و در یک کلام، تمام هیولاهای

موضع سلبی می‌گیرد، هزینه مصادره تقلیل‌گرایانه را بالا می‌برد. هر توجیهی برای به تعویق انداختن نقد یا ابراز موضع با اهداف تاکتیکی (مثلاً اولویت‌بندی دشمن یا همدستی‌های موقت) می‌تواند به‌راحتی آب به آسیاب دوستان موقت امروز و دشمنان فردا بریزد. در این صورت مردم همچون بانوی هتک حرمت‌شده‌ای که هدفش تنها حفظ حرمت خویش از طریق تکیه کردن به دیگران است، به ناگاه خود را سرخورده و مجروح می‌یابد به نحوی که از قضا، به دست همه نیروها مورد تجاوز قرار گرفته است. در این معنا مصادره نوعی تجاوز است، هم با هدف هتک حرمت و هم با هدف آستن‌سازی مردم از کودکان نامشروع.

پنج

استراتژی ضد مصادره هرچند منافاتی با استراتژی کسب قدرت ندارد، اما آن را به حالت تعلیق درمی‌آورد. مردم بنا نیست قدرت را از جمع یا نهادی کسب کند، بلکه باید قدرت خود را بالفعل سازد. مردم، خود، واجد قدرت سلبی مصادره‌نشده است: دقیق‌ترین عنوان برای این قدرت «مقاومت» است. مقاومت در برابر تطمیع، تهدید و هر شکلی از مصادره تقلیل‌گرایانه. روشن است که این مقاومت فقط به معنای سلبی - انفعالی «تن‌دادن» نیست، بلکه نیازمند نوعی فعالیت انتقادی است.

شش

حال اگر این سؤال مطرح شود که «خب که چه؟»، اگر مردم بنا نیست قدرت مستقر را کسب کند،

اگر بنا نیست خواست خود را به مثابه یک خواست کلی جا بزند، اگر قدرت مردم صرفاً باید سلبی باشد، آنگاه چه تضمینی وجود دارد که این استراتژی موفقیت آمیز باشد؟ پاسخ روشن است: هیچ تضمینی. اما اگر خود «موفقیت» نه به معنای کلیشه‌ای خیال پردازانه (یعنی دست یافتن به نوعی وضعیت خیالی-آرمانی دگرآیین)، بلکه چیزی جز خود همین مقاومت نباشد چه؟

اگر هدف از استراتژی ضد‌مصادره نه شکلی دیگری از مصادره کلی، بلکه دقیقاً خود همین زیستن جمعی بر اساس مقاومت باشد چه؟ اینجا است که این تحلیل هرچند تلاش کرد تا وارد مناقشه اصلی «معنای مردم» نشود، اما می‌تواند نوری بر آن بتاباند: مردم نه همه افراد یک جامعه یا همه انسان‌ها یا شهروندان (در معنای متداول کلمه)، بلکه مجموعه نامتشکل و تعیین‌ناپذیری است که در برابر مصادره شدن، یعنی بدل شدن به ابزارهای منفعل «مقاومت» می‌کند. در این معنا، «مقاومت» برای «مردم» ذاتی و هویتی است. مسئله این نیست که مردم هیچ‌گاه نهادی را مستقر یا تصرف نکنند، بلکه مسئله این است که باید همواره فاصله‌گذاری نقادانه را حفظ کرد. به بیان دیگر، اگر مقاومت و تلاش‌های مردم به ایجاد یک نهاد یا دولت هم منجر شد، همان نهاد مردمی، از آن حیث که نهاد است، قدرتی زایدالوصف دارد در تقلیل‌گرایی یک‌جانبه خود تشکیل دهندگان. این نهاد می‌تواند یک دولت منتخب حاصل از انتخابات دموکراتیک باشد یا یک نهاد مدنی منتقد،

می‌تواند یک گروه اپوزیسیون باشد یا حتی یک سازمان چریکی انقلابی. در هر صورت، هیچ‌گاه نباید مقاومت نقادانه را وانهاد و تن به مصادره شدن داد. در یک کلام، اگر قدرت مردمی ناشی از مقاومت در برابر مصادره است، یک نهاد مردمی به محض تلاش برای شکستن این مقاومت دیگر مردمی نیست. این تنها راهکار برای مصادره‌نشدن خود مقاومت است: حفظ کردن موضع همواره انتقادی در برابر همگان - در برابر هر شکلی از مصادره مردم‌زدایانه، چه از جانب نهادها چه از جانب افراد.

هفت

اینکه این یادداشت بی‌آنکه تعریفی از مفهوم «مردم» ارائه دهد آن را مکرراً به کار بسته است، برای مخاطبان - و البته خود نگارنده - ناامیدکننده به نظر می‌رسد. اما اگر مقاومت در برابر مصادره شدن را ذاتی مردم بدانیم، آنگاه آیا خود این تن‌ندادن «مردم» به یک تعریف منسجم شکلی از مقاومت زبانی-فرهنگی نیست؟ آنچه قدرتش ناشی از همواره به‌چنگ‌نیامدن است، به محض به‌چنگ آمدن و تعیین‌یافتن، دود شده و به هوا می‌رود و قدرت انفعالی‌اش بازیچه نیروهای ضد‌مردمی خواهد شد. البته با این همه، «مفهوم» مردم واجد وجهی ایجابی نیز هست، صرفاً به این شرط که بتوان خود این وجه سلبی - یعنی خود همین ابهام (حتی در به‌کاربردن فعل جمع یا مفرد برای «مردم»)، تعریف‌ناپذیری و غلبه‌ناپذیری - را در پراکسیس‌هایی متافیزیکی-سیاسی به نحوی ایجابی و هستی‌شناسانه بازخواند و تحقق بخشید.

مسئله این نیست که مردم هیچ‌گاه نهادی را مستقر یا تصرف نکنند، بلکه مسئله این است که باید همواره فاصله‌گذاری نقادانه را حفظ کرد. به بیان دیگر، اگر مقاومت و تلاش‌های مردم به ایجاد یک نهاد یا دولت هم منجر شد، همان نهاد مردمی، از آن حیث که نهاد است، قدرتی زایدالوصف دارد در تقلیل‌گرایی یک‌جانبه خود تشکیل دهندگان